

در بیان معانی عقل به لسان اخبار و احادیث

-۵-

علم الحدیث

بعضی از مشکلات این مقاله در پاورقی شرح و توضیح داده می شود

پایان سخن به اینجا منتهی گردید که چون عقل حقیقتی است بسیط و قریب (۱) بصرف الحقیقه و صرف الوجود؛ تنها فرق مابین این وجود و وجود واجب به اولیت و ثانویت و علیت و معلولیت است، پس هنوز نور وجود ساطع است بروجی که احکام ماهیت بکلی مغلوب و خواص و آثار وجود غالب است.

و از همین جهت شیخ اشراق این مرحله را نور اقرب و اُبهر نامیده است چون اشعه این نور احکام ماهیت و غواسق را مقهور ساخته و بهمین علت حقیقت عقلی قابل تعقل نبوده و تحت احاطه و ادراک ذهنی نباشد زیرا مانند حقیقت وجود، قابل ارتسام و متعلق کیف نفسانی و معرفت ذهنی نخواهد بود.

پس مظهر «ما عرفناك حق معرفتك» گردیده است، علم ممکن نیست. و این مضمون میمون در مورد حقیقت عقل نیز صادق است؛ بنا بر اینکه کلمه «ما» را نافی فرض نمائیم.

و اگر آن کلمه را موصوله قرار دهیم و «حق معرفتك» را خسر فرض نمائیم مفادش چنین میشود: آنچه معرفت به عقل پیدا نموده ایم همان حق معرفت و شناسائی عقل؛ حق معرفت واجب خواهد بود و مقصود اینست که حق معرفت بشری درباره واجب و عقل و آنچه از ناحیه واجب است همانست که دانسته ایم و زیاده بر آن ممکن نیست.

بالحمله چون حقیقت عقل قابل معرفت و ارتسام ذهنی نیست ناچار به وسیله صفات و لوازم و مفهومات منتزعه

(۱) غیر از حق تعالی که وجودی صرف و بسیط من جمیع الجهات و حیثیاتست جمیع موجودات از شائبه ترکیب میرا نیستند؛ عقل اول چون نسبت بموجودات مادون خود احاطه تامه دارد بسیط است و نسبت بحق و مقایسه آن با وجود مطلق مرکب از جهت وجدان و فقدانست، چون ماهیت امری اعتباریست و مراتب عقل در سلك وجود واحد قرار دارند و از شئون ربوبی محسوب میشوند احکام ماهیت و سوائت در آنها منلوب است و حکم وجود غلبه دارد «والله غالب علی امره» بلکه نور عقل اول که از آن تعبیر به نور ابهر و نور اول نموده اند حقایق موجود در تحت قدرت و اختیار خویش را نیز مقهور نموده است به نحویکه آثار و احکام جمیع وجودات مطوی در نور ساطع عقل اول است. (۲) حکمای اشراق از عقول طولیه به قواهر اعلون و از عقول عرضیه به قواهر ادنین تعبیر نموده اند، به نفوس ناطقه انوار اسپهبدی اطلاق نموده اند، و از مادیات به غواسق، و از اجسام قابل نور به برازخ، و از اعراض به هیات ظلمانی تعبیر نموده اند.

روایت بیان گردیده ؛ چنانچه از تقریر معنای حدیث معلوم گردید .

چهارم از صفات عقل و خواص و احکام قوه عقلانی اشتداد و تشکیکی بودن آن است ، چنانچه در نبوی معروف در اصول کافی بدان اشاره رفته است . (۱)

«عدة من اصحابنا قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما قسم الله للمعباد شيئاً افضل من العقل ؛ فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل ...»

چون عقل مبدأ فعلیت کمالیه است بالخصوص ادراک و علم که منوط و مشروط به فعلیت عقلیه می باشد و بدیهی

است که مبدأ ادراک در بشر متفاوتست .

پس مراد به عاقل فعلیت صاحب نفس مطمئنه ، و

مقصود از جاهل صاحب نفس اماره خواهد بود .

و چون ، هر فعلیت و کمالی به حکم فعلیت اخیره

است ، بنا بر این صاحب نفس مطمئنه در حالت نوم کمالات

و افاضاتش از آن سنخ خواهد بود ، و همچنین تمام کمالات

صاحب مقام نفس اماره در حالت یقظه بلکه در حالت عبادت

نیز مبدل به ذرائع گردد برخلاف فعلیت عاقل .

چون نفس اماره (۲) خود مبدئیت از برای ظهور

(۱) تشکیک در حقایق متباینه محالست ؛ تشکیک در حقایقی واقع می شود که حقیقت دارای مراتبی باشد که جمیع این مراتب

از یک سنخ واحد باشند ، و حقیقت مشککه بصریح وجود دارای مراتب باشد که هر مرتبه عالی متجلی در دانی و دانی ظهور و نشان

عالی باشد حقیقت عقل کلی دارای شعب و فروع متکثیر است ، نفوس انسانی از مراتب و شؤون عقل کلی محسوب می شوند ،

و عقول بالفعل نیز از مراتب و ظهورات نزدیک و قریب عقل کلی . «عقل اول و سایر عقول عقل عاشر یا رب النوع انسانی» می باشند . چون

علت به سریع وجود خود منشأ معلول و معلول به حسب اصل وجود سورت و ظهور علت است ، منشأ این علیت و معلولیت مناسبت تامه

بین علت و معلول است ، معلول بوجودی اعلی و اتم از وجود خارجی خود در وجود علت منطوی است و به حسب وجود خاص همان علت

منتزل است . اینست معنای تشکیک خاصی ، و شاید بتوان گفت جمیع مراتب عقول و نفوس به یک وجود وسیع که همان وجود واحد

اطلاقی منبسط باشد موجودند این همان تشکیک خاص الخاصی است .

(۲) نفس ناطقه اگر مغلوب و مقهور قوای حیوانی شود ، و به تبع قوای شهویه و حیوانیه سیر در عوالم سبمی و حیوانی نماید ،

و ملکه بی از صور مختلفه بهیمی در وجود او حاصل گردد ، و ملکات شیطانی پنجمی رسوخ در نفس او پیدا نمایند که او را از خیرات منع

و زجر نمایند ، و به سوی شرور بعث نمایند ، نفس در این موطن به مقام نفس اماره رسیده است .

از برای نفس به اعتبار سیر و ترقی دو مرتبه از وجود قبل از رسیدن به مقام قلب حاصل می شود . نفس قبل از توجه به حق

«اماره» ، و بعد از تجافی از این مقام «لوامه» ، و بعد از عبور از این منزل ، به مقام اطمینان میرسد و «مطمئنه» می شود .

نفس انسانی بعد از آنکه به خود رجوع نمود و اسم «هادی» به سببی از اسباب در آن تجلی نمود ، به خود می آید و از اینکه

خویش را منغم در شهوات می بیند خود را سرزنش نموده بیدار می شود ، این بیداری سبب خلاصی او از سجن طبیعت می گردد ، لسان

حال او مترنم باین مقال می شود که : «یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»

ردائل دارد مگر آنکه بیدار شود ، توبه نموده بحق توجه پیدا کند .

بالجمله از لوازم اشتداد و تشکیکی بودن عقل آنست که می رسد به حدی که تمام توجهش به اخرویات منعطف شود ، و کلیه مشاغلش ادراک کلیات الهیه و مطالعه جمال مجردات و روحانیات گردد ، بدون کوچکترین التفاتی بکثرات .

در این حال و مرتبه ، حال صحت دست داده و «کلیل اللسان» شود ، و چون از این مرتبه ترقی نماید که درعین توجه به عالم بالا و شهود مجردات متوجه عالم ادنی و ناظر کثرات نیز باشد ، در این مرتبه لسان و بیانش گشوده و «طلق اللسان» به اظهار اسماء و صفات و افعال و آثار افعال الهیه پردازد ، و از این رو در اخبار به هر دو مرتبه اشاره رفته است یکجا فرمود : «من عرف الله کل لسانه..»

و در حدیث دیگر وارد شده است : «انا افصح من نطق بالضاد...» و همچنین فرمود : «من عرف الله طال لسانه..» در باب حقیقت عقل و صفات و خواص و احکامش سه خبر مفصل نیز در کتب معتبره موجود است .

خبر اول نبوی معروف مروی در تحف العقول ، یکی از رهبانان یهود سؤال می نماید که حقیقت عقل چیست ، صفاتش چگونه است ، فروع و شعبش کدامست ؟ حضرت رسول «ص» پس از شرح حقیقت عقل در مقام بیان انشعابات آن ابتدا ده قسم اصلی ذکر فرموده و هریک به ده گونه منقسم است که مجموع من حیث المجموع صد قسم گردیده است .

خبر دوم - در توحید صدوق از ثقة الاسلام کلینی منقولست : «ان الله خلق اسماً بالحروف غیر ممنوعت (۱) ..»

الخ .

(۱) برخی از اهل عرفان «اسم غیر ممنوعت» را اسماء الهیه در مقام تقدیر و عالم اسماء و صفات و مرتبه اعیان ثابت دانسته اند ، بر همین معنا حمل نموده اند این روایت را «ان الله خلق الخلق فی الظلمة ثم رش علیهم من نوره...» اسماء الهیه همان صفات ما خود با ذات هستند ، این اسماء صورت ذات و اعیان ثابت ظهور و صورت اسماء الهیه اند ، ذات مقتضی اسماء و اسماء مبدأ ظهور اعیان در حضرت علمیه اند غیر از مقام صرافت ذات ، جمیع حقایق از اعیان ثابت و اسماء الهیه تابع ذات ، و باعتبار مخلوق و مقدر و از شؤون حقیقت صرف وجودند . مراد از حروف ، حروف عالیات و مبدأ ظهور کلمات الهیه در مقام علم است : «کناحر و فاعالیات لم تقل متعلقات فی ذری اعلى القل..» جمیع اسماء الهیه در این مقام از شعب و فروع و توابع اسم اعظم و اسم «الله» می باشند اسم الله صورت و تعین احدیت و متجلی از فیض اقدس و حقیقت اصلیه محمدیه در مرتبه او ادنی می باشد برای توضیح و تحقیق این مطلب ناچاریم از بیان تحقیقی که اکثر اهل اصطلاح از درک آن عاجزند «فضلا عن غیرهم» .

حقایق عالم در مقام علم و عین وجود خارجی و حضرت علمیه ، مظاهر حقیقت انسانند عقل اول نیز حسیه بی از حسنات این حقیقت کلیه اند حقیقت انسانیه باعتباری مظهر اسم الله و اعتباری اسم الله نیز از تعینات انسان محمدی بلکه صورت و ظاهر و از باب اتحاد ظاهر و مظهر عین حقیقت انسانیه اند ارواح سایر حقایق فروع و اغصان روح اعظم انسانی می باشند «صورها ، صورتلك الحقیقة و لوازمها» اعیان ثابت تعینات اسماء الهیه اند و عالم «ما یعلم به الله» منسوب است بعین ثابت انسان کامل چون عین ثابت انسان کامل است سیادت بر سایر اعیان ثابت دارد .

اعیان ثابت صورت اسماء الهیه و عین آنها در وجود خارجیست اسماء الهیه منبعث از اسم اعظم و اسم «الله» و اسماء جزئیها بعضی و اجزاء اسم اعظم میباشند .

امام جعفر صادق علیه السلام در آن خبر عقل را به عنوان اسم تعبیر فرموده ، و سیصد و شصت رکن برای آن حقیقت عقلی بیان نموده و هر یک بعنوان اسمی از اسماء الهیه «الله» معرفی کرده است .

خبر سوم - در اصول کافی نیز از حضرت صادق «جعفر بن محمد» صلوات الله علیه و آله روایت شده است .

در این خبر پس از بیان حقیقت عقل ، جنود هر یک از عقل و جهل بتفصیل شرح داده شده و بهشتاد و پنج قسم منقسم شده است .

از احادیث فوق پس از مراجعه بمتون هر یک و دقت کامل در این احادیث امور ذیل بخوبی واضح می شود .

۱- دلالت هر یک بر اینکه عقل مشتمل است بر کمالات وجودیه به نحو لف و انطواء ، یعنی وجود عقل مشتملست بر کثرات به نحو وحدت و صرافت ، چه هر کاملی مشتمل

است بر حقایق مادون به نحو اعلی و اتم و وحدت و صرافت .

و این خود (۱) مفاد قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» است .

دوم - مظهریت عقل نسبت به اسم اعظم «یعنی مظهریت عقل برای اسم الله» بمناسبت همین مظهریت در حدیث دوم اسم بر آن اطلاق نموده اند ، زیرا اسم چیزی است که از مسمی و کمالات و آثار و لوازم آن حکایت نماید «الاسم ما ینبئی عن المسمی» ، و این صفت در وجود عقل ظاهر و هویدا است چنانچه سابقاً اشاره نمودیم .

هر گاه عقل موجود نمی شد و عین ثابت عقل بوجود خارجی محقق نمی شد ، الوهیت حضرت حق متحقق نمی گردید بحکم تضایف بین «الوهیت» و «مألوهیت اله» ملازم

چون حقیقت انسانی متجلی در جمیع اسماء و مظاهر است اسما و اعیان «صور اسماء» باعتباری اجزاء اسم «الله» و باعتباری متجلی در اسماء و مبدأ ظهور و انبئات اسماء و اعیان است .

لذا گفته اند : حقیقت محمدیه در مقام تعین ثانی متجلی در جمیع اسماء و اعیان است این حقیقت باعتباری تعین ندارد یعنی معرا از تعین خلقی است اول تعین او بصورت عقل اول است و باعتباری عدم تعین و وجه اطلاق عین وجود منبسط است و باعتبار ظهور در کسوت عقل ، صورت اسم رحمان است اگر حدیث را حمل بر عقل اول نمائیم باین اعتبار است که عقل اول ازرقایق حروف عالیه و اسم غیر ممنوع میباشد هذا مختصر الکلام فی هذا المقام و التفصیل یقتضی بسطا فی الکلام و الله ولی الحق .

(۱) اگرچه قاعده بسیط الحقیقه در مورد واجب اول استعمال شده است و بسیط و واحد حقیقی منحصر به حق اول میباشد ولی از آنجائیکه در سلسله طولیه هر وجودی عالی محیط ، و قاهر نسبت به مادون می باشد ، چه آنکه وجود عالی جامع کمالات مادون به نحو وحدت می باشد «الا ما یتعلق بالنواقص» ، مثلاً عقل اول چون مجلای وصول فیض به عقل ثانی است همه کمالات وجودی عقل ثانی را واجد است ، و نقائص ناشی از تنزل را فاقد نفس ناطقه انسانی نسبت بقوای ظاهری و باطنی همین حکم را دارد ، و بوحدتها کل القواست ، و جمیع فعلیات قوای نازله و عالیه در وجود نفس منطوی است ، روی همین لحاظ برخی از ابناء تحقیق از عقل و نفس ماهیت را نفی نموده اند ، چه آنکه عقل کلی نسبت بنفس غیر محدود و معرا از ماهیت و نسبت به مبدأ اصلی وجود صاحب ماهیت و محدود می باشد . ما در برخی از تعلیقات خود بآنچه که ذکر شد بین قول محققان که گفته اند «کل ممکن زوج ترکیب» و بین قول برخی که فرموده اند «النفس و ما فوقها انیات صرفه» جمع نمودیم .

با «مألوه» است و تحقق احد المتضایفین بدون طرف دیگر محال و ممتنع است .

بالجمله جوهر عقلی از جهت این مظهریت سایر اسما را نیز دارا می باشد ، چه آنکه اسم «الله» حاوی جمیع اسماء حسنی است ، و عقل اول نیز حاوی کمالات مظاهر این اسما خواهد بود .

بالآخره از حدیث دوم دو امر ذیل استفاده می شود:
اول- عقل بواسطه مظهریت تامه اسم اعظم حضرت حق است .

دوم - احتواء بر جمیع اسماء حسنی بواسطه اشتغال عقل به وجود و وحدت «جمعی کمالی» بر کمالات مظاهر اسماء حسنی . بنا بر دوامری که بیان شد بر جمیع اسماء الهیه می توان عقل الملاق نمود .

پس رحمان ، رحیم ، غفور و غیر اینها از اسماء الهیه اسامی عقلند ، و خود عقل در حقیقت اسم حقیقی از برای واجب تعالی است ؛ از این جا متألپین گویند : اسماء نظیر رحمان ، رحیم ، غفور و سایر اسماء اسم اسمند .

و حقایق وجودیه متبوعه ، اسماء حقیقیه حسنی و صفات و حقایق تابعه اسماء جلالیه و جمالیه حقیقیه بشمارند

از عنوان تشعب در حدیث اول از «تحف العقول» و عنوان «ما یحتاج الیه الخلق... الخ» در حدیث دوم از توحید صدوق و جنود و عسا کر ؛ همچنین از اینکه در حدیث سوم جهل را

تارة ضد عقل و تارة ضد علم که از جنود عقل بشمار می رود قرار داده است ، معلوم می شود که عقل حقیقی است اطلاقاً و هر حقیقت کلی مرسل مطلق دارای مراتب صعود و نزول است . زیرا که در هر مرتبه دارای حکم و اثر است و در هر موطنی حکم آن موطن را واجد و مظهر کمالات و اصل وجود کمالی در مراتب مادون است ؛ چه آنکه هر مرتبه عالی متجلی در مرتبه و مقامدانی است .

پاره بی از صفات و شعب و جنود که در احادیث فوق بیان شد متعلق به اصل حقیقت عقلی ، و برخی از احکام مخصوص مراتب و درجات عقل است .

بنا بر این نمی توان موضوع روایات و عقل مذکور در احادیث را عقل جزئی بشری دانست ، با آنکه در حدیث اول سؤال از ماهیت عقل بوده است ، «بک ابدی و بک اعدی» فرموده این فقره صریح است در اینکه عقل ابتداء قوس نزول و انتهای قوس صعود است ، پس دوسر حلقه هستی را وصل نماید چنانچه در باره حضرت ختمی مآب «حقیقت محمدیه» سروده اند .

دو سر خط حلقه هستی

بحقیقت بهم تو پیوستی

همچنین فقرات «ما خلقت خلقاً اعظم منك» و «هو اول خلق من (۱) الروحانیین» و غیر اینها از مضامین و

(۱) عرفاً بنا بر مضامین روایات و احادیث به عقول کلیه سابقه ، روح اطلاق نموده اند . محققان به عقول کلیه عقول سابقه و به عقول جزئی بشری عقول لاحق اطلاق می نمایند . فرق بین این دو عقل باطلاق و تقیید است ، عقول جزئی بشری شعب و فروع عقل کلی می باشند و از عقل کلی منشعب اند نفس بعد از استکمالات جوهری به مقام تجرد تام می رسد از این تجرد تام تعبیر به عقل می شود ، مادامیکه این عقل بمقام سعی و اطلاق نرسد عقل جزئی است ، در پاره می از نفوس عقل جزئی بعد از استکمالات کاملتر از عقول سابقه می گردد ، و چه بسا عقول سابقه جزء «در سلسله طولیه و عرضیه» از انقباض و اجزاء و شعب و فروع عقل لاحق بشری بشمار آیند ، نظیر عقل کلی حضرت ختمی مرتبت ، و عقل کلی جناب ولایت مدار علی بن ابیطالب که بحسب صعودی و انتهای سیر وجودی متجلی در عقول طولیه و عرضیه اند ، بلکه در قوس نزول هم مراتب ارواح و اجساد و برزخی و مادی، از تجلیات آن حقایق کلیه می باشند . لذا قیل:

بحقیقت بهم تو پیوستی

دو سر خط حلقه هستی

عناوین صراحت دارند در عقل کلی و عقل جزئی بشری پس از وجود نفس ظاهر و طالع گردد و اول روحانین نخواهد بود.

۴- در حدیث اول اصول امهات اصناف عقلده - ۱۰- و فروع و شعب آن صد قرار داده شده است ، و در حدیث دوم اصول و امهات دوازده و فروع آن سیصد و شصت مقرر گردیده است ، در حدیث سوم اسمی از اصل و فرع بمیان نیامده است ولی جنود عقل راهفتاد و پنج شرح داده اند.

سر اختلاف ، تفاوت جهاتی است که مورد تعرض آن روایت واقع گردیده است ، مثلاً در حدیث اول غرض بیان صفاتیست که در ثواب و عقاب دخالت دارند ، و مقصود بیان جمیع خواص عقل نیست ، و از این رو تا صد صفت مورد بیان می باشد نه تمام خواص ، چنانچه در حدیث دوم آنچه از صفات و احکام عقلی که مورد احتیاج خلقت متعلق غرض و مقصود بالتعرض است ، و از این رو سیصد و شصت صفت - ۳۶۰- یا سیصد و شصت اسم که مورد احتیاج و فاقه خلق است بیان شده است نه تمامی صفات عقلی ، و همچنین در حدیث سوم از جنود عقلی بحثی در میان نیست تنها جنود جهل مورد بیان است ، و از این رو اعداد آن چنانچه برای عقل ثابت گردیده بدون آنکه جنود عقل را در هفتاد و پنج منحصر سازند.

۵- در روایت تحف العقول فرماید که از عقل ده اصل منشعب شود ، که هر کدام مولود از سابق و زائیده آن می باشد و آن ده اصل عبارتست از : «حلم» که از وی متولد شود «علم» و از آن «رشد» و از آن «عفاف» و از عفاف «صیانت» و از آن «حیاء» و از حیاء «رزانت» و از آن «مداومت بر خیر» و از مداومت بر خیر «کراهت» «انشر» منشعب شود و از کراهت شر «طاعت ناصح...» این اصول ده گانه بمنزله اجناس عالیه اند که در

هر یک ده نوع مندرج است ، ولی نسبت بین هر یک از اجناس بحسب ترتیب به دیگری نسبت علت به معلولست یا نسبت مقدمات برهان به نتیجه راجع باصول عشره ما مختصر تحقیق نموده آنگاه قدری در اصناف و انواع نظر افکنده ، و شرح مبسوط روایات را بموقع دیگر حواله دهیم.

پس گوئیم : «حلم» قوه ای است در نفس و ملکه راسخه نفسانی است که باعث منع تجاوز در افعال و اعمال غیر مشروع و موجب حفظ حدود مشروع ظاهری و باطنی می باشد .

پس در واقع مقصود اصلی رسل و اولیاء و منظور و غایت عقل انسانی که نبی داخل در وجود انسان است ایجاد و پرورش قوه حلم است ، بوسیله همین ملکه نفسانی حرکات و سکنات افراد جامعه از حدود مقرر در شرع تجاوز نمایند تا انسان به غرض اصلی نائل شود .

بالجمله چون این قوه و ملکه به سرحد کمال رسد و شدت و قوت یابد ، تبدیل به ملکه عصمت شود ، ملکه عصمت مرتبه عالیه این قوه می باشد کدر قرآن مجید از آن به «قدم صدق» تعبیر شده است ، و آیه «و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق...»

اشاره است به مقام رسوخ و کمال قوه حلم . پس مقدم بر هر فضیلت و قائد هر گونه خیر و سعادت ملکه حلم خواهد بود .

و این قوه دارای سه مرتبه است : بدایت ، وسط و نهایت . بدایت آن قوه عبارتست از رعایت حدود و قوانین شرع انور بحسب ظاهر افعال ، و موافقت اعمال با قواعد مرتبه ، قالب این مرتبه موسوم است به مرحله اسلام . مرتبه وسط عبارتست از حفظ نفس از وقوع در

ضاللت و جهالت و ترغیب و تحریر آن بر نیل به مقام اذعان و تصدیق حقیقی به : «ما جاء به النبی (ص) علی ما اراده الله» که مرحله ایمان است ، و نهایت درجات حلم متعلق است به مرحله ایقان که حفظ روح مضاف بشری است از غیر حق ،

و منع آن از مشاهده کثرات و غلبه احکام مراتب . اما ثمرات و نتایج این مراتب بکلی با یکدیگر مختلفست . چه نتیجه بدایت (۱) یا اسلام حفظ دماء و اموال و اعراض است و ثمره ایمان مشاهده مجردات نوریه

فصل الايات
 (۱) مقام احسان یکی از منازل و مراتب سلوک است راجع به حقیقت احسان حدیثی عامه و خاصه از حضرت رسول «ص» نقل نموده اند جبرئیل از حضرت رسول سؤال نمود «ما الاحسان» حضرت فرموده اند : «ان تعبد الله کانک تراه؛ فان لم تکن تراه فانه یراک» این صحاح را مسلم در صحیح خود نقل نموده است .

این مقام با بطن سوم روح انسان باعتبار سیر معنوی نفس تطبیق می شود . از حضرت رسول وارد شده است «ان للقرآن بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة البطن» مقامات اهل سلوک با هفت بطن یا هفتاد بطن حقیقت انسانی بعد از تنزل از مقام وجود اطلاق و نزول و هبوط در ماده از عالم ماده به عالم ربوبی و موطن اصلی دارای مراتبی در صعود و ترقی است از مراتب صعودی بمقام و مرتبه تعبیر شده است همانطوریکه حقیقت قرآن دارای ظهر و بطن و سر و عنق است .

ظاهر وجود انسان همان وجود مادی و جسمانی اوست باعتبار باطن وجود باعتباری دارای هفت بطن و باعتباری هفتاد بطن و باعتباری مراتب انسان کلی محدودی ندارد .

بطن اول مقام نفس انسان است که انسان باعتبار این رو و وجهه ؛ ناظر بحیات دنیا و زخارف مادی است آیه شریفه «زین للناس حب الشهوات ... من النساء والبنین والقناطر المقنطرة» لسان حال اوست کسی که از این مقام ترقی ننماید ، و متوقف در همین مقام شود این قبیل از آیات معرف احوال اوست : «فماله فی الآخرة من خلاق ، و ماله فی الآخرة من نصیب، یعملون ظاهراً من الحیوة الدنیا ...»

بطن دوم - مرتبه عقل شائق بلذات باقیه و حشر با ملائکه و جمع بین لذات دنیا و آخرت میباشد . لسان این مرتبه در قرآن مجید «ربما آتینافی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» میباشد . مقتضای این لطیفه خروج از مرتع بهائم و دخول در جمع انبیاء و اولیاء است عقل در این مقام نفس را تسخیر نموده و آنرا واداراً عملی مینماید که نتیجه آن اعمال حشر با موجودات عوالم غیبی و مجردات و ملائکه حق میباشد .

این مقام و مرتبه را مقام اسلام ، اهل سلوک نام نهاده اند و مدرك آنها همان روایت نبوی است انسان بعد از آنکه علم کامل بمبدأ و معاد پیدا نمود و حسنات را از سیئات تمیز داد و فهمید که از تکرار اعمال خوب و بد ملکاتی در نفس حاصل میشود که آن ملکات منشأ عذاب و مبدأ رحمت و نعمتهای اخروی میباشد مقام مذکور برای انسان بدون حصول علم حاصل نخواهد شد .

بطن سوم از بطون سبعة مرتبه روح است سالک بعد از نیل بمقام شامخ روح صاحب قلب مطمئن بحضور حق نسبت بظاهر و باطن وجود می گردد لسان این مرتبه «فاعبد ربك کانک تراه» میباشد در قرآن مجید در آیه «یا ایها الذین آمنوا آمنوا» ناظر باین مقام است این همان مقام احسان است که در حدیث نبوی بآن اشاره شده است سالک بعد از طی مقامات اسلام و ایمان و احسان مستعد از برای دخول در ابواب میشود ایمان اسم جامع نبوی است که جمیع ابواب حقایق را در بر دارد .

احسان دارای سه درجه است درجه اول احسان در قصد است بتهذیب قصد «علماً» و ابرام آن «عزماً» و تصفیه آن «حالا» درجه دوم احسان در احوال است مراد باحوال ، احوال میراث اعمال و ثمرات احوال سالک است .

و ذوق لذائذ جنائیه است، و فائده ایقان شهود حضرت رحمان و تنعم به اسماء حسنی و صفات علیای حق احسان است .

چون حلم به مرحله کمال رسد منشأ و علت وجود علمی گردد ، موافق با قواعد شرع انور این علم کلی و مشتمل است بر ربوبیات و مسائل الهیه و حقایق حکمییه . و نیز مشتمل است بعلم باحوال خلق و افعال و اعمال بشری

و کیفیت تأثیر افعال و اعمال در ملکات نفسانیه ، و این معنی بدیهی است که حسن علمی ملازم است با رشد . و رشد قوه بی است که انسان را از معاصی حفظ می نماید و نفس خود از معاصی ظاهری و باطنی اجتناب خواهد نمود ، و از غیر حق بحق و از وحدت بکثرت مراجعه می کند:



درجه سوم - احسان در وقت است سالک باید در این مقام از مشاهده حق غفلت ننماید و از مشاهده دست بردارد تعلق همت

بذات حق نهایت همت سالک در این مقام است . عبارات واضحتر سالک هنگام بیداری از غفلت و اتصاف به یقظه و حس این معنی که انتمار در کثرت او رشتی دائمی مینماید و تابش نور ایمانی ناشی از غلبه حکم اسم «هادی» لسان حال او «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله...» شروع به سیر در طرف حق و وحدت مینماید و برخورد سه امر را لازم میدانند .

اول ترك عادات و افعال و اعمالی که موجب انحراف نفس گردیده است در این مقام سالک شروع باتیان او امر الهیه و ترك نواهی حق مینماید این مرتبه همان مرتبه اسلام است .

دوم - دخول نفس در غربت و اتصال با حکام وحدت است نفس در این مقام منغم در وحدت میشود و از کثرات اعراض دارد و حق را فقط طلب می کند از حضرت صادق وارد شده است «طلب الحق غربه» .

سوم - دخول نفس و روح بمقتضای سرالهی در باب مشاهده و انتمار تام و تمام در وحدت و رجوع بعین توحید حجب عارضی بین سالک و حق مرتفع الحکم و عین توحید مشاهده میشود ولی این شهود بنحو «کان» است «فاعبدر بك کانک تر اه» این همان مرتبه احسان است که لسان آن قول زید بن حارثه است که بحضور ختمی مرتبت عرض نمود : «کافی انظر الی عرش الرحمن بارزاً» مقام فوق این مقام مشاهده بدون «کان» است لسان این مرتبه قول خاتم الاولیاء علی علیه السلام است که فرمود: «لم اعبدر بآلم اره» و «رایت ربی بعین قلبی» از آنچه که ذکر نمودیم مشکلات متن بخوبی واضح میشود استاد «عصار» این مباحث نفیس را در عباراتی کوتاه و مختصر فرموده اند .